**اصول، جلسه 94: 15/1/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد احکام وضعیه صحبت می‌کردیم. مرحوم شیخ انصاری احکام وضعیه را منتزع از حکم تکلیفی می‌دانند. البته اشاره فرمودند که ما نمی‌گوییم حکم وضعی از حکم تکلیفی که به خود همان شخصی که متعلق حکم وضعی است تعلق گرفته باید تعلق بگیرد و در همان زمانی که حکم وضعی فعلیت دارد، حکم تکلیفی هم باید فعلیت داشته باشد. بلکه ممکن است از حکم تکلیفی متعلق به شخص دیگر، یا از حکم تکلیفی متعلق به خود همین شخصی که متعلق حکم وضعی است ولی در زمان دیگر، حکم وضعی انتزاع بشود. خب این بیان مرحوم شیخ انصاری.

مرحوم آقا ضیاء عراقی اصلاً حکم تکلیفی را انکار می‌کند، به معنای اعتباری که جعل و اعتبار، ایشان می‌فرمایند که ما نیازی به جعل و اعتبار نداریم، همین مقدار که ارادة تشریعیة مولا مشخص بشود، و بیان بشود و معلوم بشود کافی هست برای این‌که عقل حکم لزوم امتثال بکند و آن غرضی را که ما برای اعتبار و اراده تصویر می‌کنیم، آن غرض در همان مرحلة اراده و ابراز ارادة تشریعی حاصل می‌شود، بنابراین نیازی نیست حکم تکلیفی به معنای اعتبار تکلیفی و تشریع تکلیفی ما داشته باشیم. شبیه همین هم اشکال حکم وضعی هم همین هست، که می‌گویند که اگر، اشکال حکم وضعی هم همین بود که اگر حکم تکلیفی وجود نداشته باشد، حکم وضعی صرف بخواهد باشد، آن لغو است، حکم تکلیفی صرف چه فایده‌ای دارد؟ اگر حکم وضعی هم وجود داشته باشد، باز هم لغو است. خب همان حرمت تکلیفی‌ها کافی هست برای حکم وضعی. حکم وضعی در واقع اشاره هست و کاشف هست از آن حکم تکلیفی. در واقع یک کنایه است از این‌که اینجا یک حکم تکلیفی وجود دارد، یک نوع کنایة اجمالی از آن حکم تکلیفی‌هاست. اینجوری ممکن است بیان کنیم.

آقای حائری از بیانات مرحوم آقای صدر دو تا، پاسخ این اشکالات این دو تا اشکال را که در حکم تکلیفی و در حکم وضعی ذکر شده به این شکل بیان می‌فرمایند که، در جلسة قبل ما عبارتش را خواندیم. ماحصل پاسخ ایشان در مورد حکم تکلیفی این بود که شارع مقدس، قانون گذار و مشرع همچنان که حق طاعت دارد بر عبد، این می‌تواند مصبّ حق طاعتش را هم خودش تعیین کند، به دلیل این‌که ممکن است آن ملاک را مصبّ حق طاعت قرار بدهد، یا یکی از مقدمات ملاک، یا ملازمات ملاک را مصبّ قرار بدهد، به خاطر این‌که اوضح فهماً هست، یا به هر جهت دیگری که مد نظرش هست، او را مصبّ ملاک قرار بدهد و خب این، بنابراین لازم نیست حتماً مصبّ ملاک همان شیءای باشد که بر عهدة انسان می‌آید. بعد تعبیر می‌کند: «و يكون‏ الجعل‏ و الاعتبار صياغة عرفية غالبية مستخدمة للكشف عن هذا المصبّ لحقّ الطاعة، أو عن الصبّ في العهدة» این تعبیری هست که مرحوم آقای صدر دارند. خب اینجا نکته‌ای که وجود دارد، آن این است که، بحث سر این هست که، یک بحث این هست که شارع مقدس ممکن است به جهتی آنی را که محط مصلحتش، محط اراده‌اش نباشد. و مصبّ اراده‌اش نباشد. خب به خاطر مصلحتی که وجود دارد، مثلاً به خاطر بهتر فهم بودن، و بهتر، یعنی این‌که بهتر بتواند آن ملاکی را که شارع دارد تأمین کند. حالا بحث اوضح فهماً ایشان مطرح کرده، یک مقداری چیزهای دیگری هم وجود دارد، مثل این‌که از همین اوضح فهماً باعث می‌شود که اشتباه کمتر رخ بدهد، سوء استفاده کمتر رخ بدهد، امثال اینها. این است که گاهی اوقات شارع مقدس آن چیزی را که محط ملاک هست، آن را موضوع قرار نمی‌دهد، چیز دیگری را مقدمة از مقدماتش را موضوع قرار می‌دهد، آن مقدمه‌ای از مقدمات هم او را به آن هدفش می‌رساند. ببینید این ملازم و مقدمه، فرض کنید مقدمه‌ای از مقدمات، به تبع این‌که آن ذی المقدمه مراد شارع هست، آن مقدمه هم مراد شارع قرار می‌گیرد، بنابراین آن هم مراد تشریعی شارع خواهد بود. اینجور نیست که، آن یک بحث، بحث این است که حتماً آیا باید آن که مصبّ ملاک اوّلیه هست، شارع حکم را روی آن برود؟ یعنی اراده‌اش به آن تعلق بگیرد؟ خب نه، لازم نیست ابراز کند که ارادة من به آن تعلق گرفته، یک چیز دیگری ممکن است مصبّ حق طاعت باشد. ولی بحث سر این هست که آیا حتماً باید در این وسط یک چیزی از سنخ اعتبار و جعل و امثال اینها پایش وسط کار بیاید؟ یعنی، خب شارع مقدس به جای این‌که بگوید که شما ناهی از فحشاء از منکر را انجام بدهید. چون ناهی از فحشا و منکر تشخیصش برای عرف متعارف دشوار هست، صلاة را می‌گوید انجام بدهید. حکم خودش را متعلق به صلاة قرار می‌دهد. می‌گوید من اراده کردم که صلاة در خارج تحقق پیدا کند. این اراده‌ای که به تحقق صلاة در خارج هست، آن اراده‌ای هست که مقدمه است برای این‌که آن ذی المقدمه‌اش که انتهی عن الفحشاء و المنکر هست تحقق پیدا کند. یک ملازم را وقتی حکم می‌کند، او برای این اراده‌اش به او تعلق گرفته که ملازمش تحقق پیدا کند. گاهی اوقات ارادة شیء به ملازمش تعلق می‌گیرد تا آن ملازم تحقق پیدا کند. بحث سر این‌که اینجا برای چی این وسط آن اعتبار پایش برای چی وسط آمده؟ ممکن است ارادة یک شیء باعث بشود که شارع مقدس ارادة مقدمه را داشته باشد. این هم در واقع باز هم این‌که حتماً آن چیزی که مصبّ ملاک هست، حکم نباید روی آن رفته باشد، ممکن است روی مقدمه‌اش یا ملازمش رفته باشد آن درست است. ولی آیا حتماً باید اینجا در این بین یک چیزی از سنخ جعل و اعتبار و امثال اینها در کار باشد؟ بعد ایشان یک تعبیری دارند روی این پاسخ در واقع هست. «و يكون‏ الجعل‏ و الاعتبار صياغة عرفية غالبية مستخدمة للكشف عن هذا المصبّ لحقّ الطاعة، أو عن الصبّ في العهدة» این در واقع، ایشان می‌خواهد آن مصبّ حق طاعة آیا غیر از مرادی هست که ارادة تشریعی شارع به آن تعلق گرفته؟ اگر ارادة تشریعی شارع به چیزی که تعلق گرفته آن چی است؟ در واقع آیا حتماً باید از سنخ جعل و اعتبار باشد؟ یا نه از سنخ جعل و اعتبار لازم نیست، شارع مقدس می‌گوید من می‌خواهم این مقدمه تحقق پیدا کند. شما کار نداشته باشید که این مقدمه با آن چه ذی المقدمه‌ای تحقق پیدا می‌کند، ولو انگیزة من برای امر به تحقق این مقدمه، تحقق ذی المقدمه است، ولی به دلیل این‌که نمی‌خواهم اصلاً تشخیص موارد این‌که ذی المقدمه تحقق پیدا می‌کند یا تحقق پیدا نمی‌کند را به هر دو واگذار می‌کنم، می‌گویم من اراده می‌کنم تحقق این مقدمه را. این بحث جعل و اعتبار نیست. بحث این است که ارادة من تعلق می‌گیرد به همان مقدمه. این «و يكون‏ الجعل‏ و الاعتبار صياغة عرفية غالبية» این بحث این هست که جعل و اعتبار در واقع، چرا حتماً باید اینجا جعل و اعتبار باشد؟ چرا باید جعل و اعتبار در کار باشد. بدون جعل و اعتبار هم می‌شود این مطلب را حل کرد. خیلی در این بیانی که ایشان اینجا بیان کردند، اصل آن نکته‌ای که مرحوم آقا ضیاء رویش تکیه کردند را به نظر نمی‌رسد که ایشان بهش پرداخته باشند. یک بحث دیگر هم حالا بحثی هست که بعداً در آن قسمت دوم من بهش خواهم پرداخت، آن این است که خود عرف، اگر بگویید عرف معمولاً از اعتبار استفاده می‌کند برای کشف از مصبّ طاعت، بحث این است که عرف برای چی از اعتبار استفاده می‌کنند؟ چرا استفاده می‌کند در حالی که اعتبار خصوصیتی اینجا ندارد، و این‌که یک اعتباری این وسط پایش بیاید برای چی عرف این کار را می‌کند؟ حالا این یک مکملی دارد که آن مکملش در بحث آینده روشن می‌شود.

من فکر می‌کنم که یکی از نکاتی که شاید روح مطلب شهید صدر هم از آنجاها باشد ولو تعبیر ایشان ناظر به این جهت نیست، ولی فکر می‌کنم این مطلب را اگر به این شکل بیان کنیم شاید مطلب واضح‌تر بشود، آن این است که گاهی اوقات مصلحت در نفس جعل هست. مصلحت در نفس جعل و نفس به عهده آمدن شیءای، این ما اعتبار را که می‌خواهیم بگوییم، اعتبار به معنای همین به عهده آمدن. این‌که چیزی را به عهدة عبد گذاشتن، الزام کردن. این الزام یک امری هست که خود عقل انسان، عقلا در رابطه‌های اجتماعی‌شان دارند. ممکن است یک چیزی را برای افراد جامعه ملزم بدانند که یک مطلبی را انجام بدهند. گاهی اوقات نفس ملزم بودن به انجام کار، خود همین مصلحت دارد. از آن طرف گاهی اوقات ملزم بودن به انجام یک کار مفسده دارد. این مصلحت و مفسده‌ای که در نفس الزام هست، باعث می‌شود که ولو یک جایی، من حب شدید هم داشته باشم، آن حب و محبت کافی نباشد برای این‌که الزامی را صورت بگیرد. ما به هر حال بعد از مرحلة حب یک مرحله‌ای به نام الزام باید تصویر بکنیم، این الزام علاوه بر مصلحت و مفسدة در متعلق، درش مصلحت و مفسدة نفس الزام هم دخالت دارد. خیلی وقت‌ها ما، آن که باعث می‌شود که اینجا چیزی از سنخ الزام پایش وسط بیاید به خاطر دخالت مصلحت و مفسدة در نفس الزام هست. البته این را قبلاً ما توضیحش را دادیم، مراد از الزام آن حالت مستمر و مسببی هست که به وسیلة اعتبار شارع تحقق پیدا می‌کند، با نفس جعل شارع محقق نمی‌شود. جعل شارع یک حالت اعتباری را در نزد عقلا ایجاد می‌کند که عبد ملزم به رعایت این شیء می‌شود. این، خود همان ملزم شدن عبد که ناشی از جعل تکلیفی شارع هست، این گاهی اوقات مصلحت دارد یا مفسده دارد. بنابراین، این‌که شارع اعتبار را ایجاد می‌کند، یا اعتبار را از بین می‌برد، ایجاد اعتبار و از بین بردن اعتبار برای این هست که آن تأثیر دارد، برای این‌که آن الزام به عهدة عبد بیاید، یا ممکن است یک شیءای را شارع ذاتاً حب داشته باشد، حب خیلی شدید هم داشته باشد، ولی می‌داند که این حب اگر الزام کند، برای عبد مشکل‌ساز باشد، به خاطر همین با وجود حب شدیدی که دارد به آن الزام نمی‌کند. علاوه بر این‌که یک نکتة دیگری که اینجا هست، آن این است که در بعضی موارد اراده، این یک نکته.

نکتة دوم این‌که بعضی وقت‌ها شارع می‌خواهد یک امری در خارج تحقق پیدا کند. از مکلف، ولی می‌داند مکلفش عصیان می‌کند. علم، شارع مقدس علم دارد که مکلفش عصیان می‌کند. اینجا برای چی شارع؟ اینجا ارادة تشریعیه به این، و حب ایجاد شیء، ارادة تشریعیه تعلق نمی‌گیرد. طلب به معنای طلب، یعنی آن طلبی که در سلسلة تحقق شیء هست آن تحقق پیدا نمی‌کند. به دلیل این‌که اگر طلب به معنای آن چیزی هست که شارع آن را انجام می‌دهد برای این‌که مکلف آن را انجام بدهد، من می‌دانم که مکلف قطعاً عصیان می‌کند. پس برای چی این طلب، اعتبار را می‌کند؟ الزام را می‌کند؟ برای اتمام حجت. برای این‌که اتمام حجت بکند. خود اتمام حجت هم یکی از مصالح جعل هست. جعل شارع گاهی اوقات به جهت آن اتمام حجتی هست که شارع دارد. این جعل خودش یک امر اعتباری است. امر اعتباری را شارع تحقق، محقق می‌کند تا اراده به آن معنایی که مقدمه ولو مقدمة احتمالی برای تحقق عمل عبد هست، شوق به تحقق آن اراده به تحقق عبد، آن در نفس مولا منقدح نمی‌شود. در صورتی آن اراده محقق می‌شود به آن معنا که احتمال داشته باشد که ابراز این اراده در تحریک عبد دخالت داشته باشد. ولی وقتی شارع می‌داند که عبد تحریک پیدا نمی‌کند، ابراز اراده هم بکند هیچ فایده‌ای ندارد. پس شارع چه کار می‌کند؟ شارع می‌آید اینجا شارع مقدس در واقع الزام خودش را بیان می‌کند که این بیان الزام باعث می‌شود که اتمام حجت باشد بر عبد و عبد را به طرف، حالا اگر این‌که شما بگویید نفس ابراز محبت و ابراز حب شارع کافی هست برای اتمام حجت. دیگر لازم نیست که یک مرتبه‌ای به نام مرتبة جعل و اعتبار وجود داشته باشد. علی ای تقدیر به نظر می‌رسد که حالا این بیان را حذفش کنیم، همان نکته شاید کافی باشد که گاهی اوقات مصلحت و مفسده‌ای که در نفس جعل و اعتبار وجود دارد، باعث می‌شود که بین این جعل و اعتبار و آن ملاک و ارادة تشریعی فرق پیدا کند، فاصله پیدا کند و این، شاید بتوانیم آن چیزهایی مثل اوضح فهماً، این‌که از جهت فهمی واضح‌تر باشد، اوضح فهماً و امثال اینها را و این‌که گاهی اوقات مصبّ ملاک با مصبّ حکم متفاوت هست را همة اینها را به یک معنا مرتبط کنیم به مفسدة در جعل، چون بگوییم اگر جعل شارع به آن عنوان ملاک قرار می‌گیرد، مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد، چیز دیگری را احیاناً مکلفین انجام می‌دهند. خود همان را هم برگردانیم به یک معنا به آن مصلحت در جعل. ممکن است این بحث‌هایی که مرحوم آقای صدر مطرح می‌کنند که ممکن است آن چیزی که مصبّ ملاک باشد با آن مرکز حق الطاعة فرق داشته باشد، آنها را همه را از شاخه‌های همین مفسدة در جعل قرار بدهیم. علی ای تقدیر به نظر می‌رسد که این پاسخ دقیق‌تر به این شبهه این هست که تا ممکن است در نفس جعل شارع مقدس مصلحتی باشد که این شارع. یا مفسدة در نفس جعل باشد. و در نفس ابراز ارادة شارع، در جایی ابراز محبت، آیا ابراز محبت شارع به تنهایی کافی هست برای این‌که عبد خودش را ملزم به انجام عمل بداند. اگر در جایی شارع بگوید من این را خیلی شدید می‌خواهم، ولی ملزم بودن شما به انجام عمل را هم مبغوض دارم، نمی‌خواهم شما، لو لا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک. در خود همان تعبیر که این مطلب وجود دارد که ابراز محبت شدید خودش را هم کرده، ولی می‌گوید من به خاطر مصلحت تسهیل و مفسدة به مشقت انداختن عباد امر نکردم. خب اینها به نظر می‌رسد که لازم. ولو ابراز ارادة شدید بکند، این ابراز ارادة شدید کافی نیست برای این‌که یک شیء، عبد خودش را ملزم به انجام عمل ببیند. جایی که شارع مقدس ابراز می‌کند ارادة شدید خودش را. ابراز می‌کند محبت شدید خودش را نسبت به یک شیء، ولی از آن طرف هم می‌گوید که من آن را ملزم نمی‌کنم، این ملزم نمی‌شود، باید تا بخواهد شارع الزام نکرده باشد، عقل حکمی به لزوم امتثال نمی‌کند. ممکن است با وجود محبت شدیدی که دارد به خاطر این‌که نفس الزام و ملزم بودن عبد مفسده داشته باشد، شارع دست از جعل خودش که با این جعل آن الزام تحقق پیدا می‌کند بکشد. فکر می‌کنم از این طریق بتوانیم آن اشکال مرحوم آقا ضیاء را پاسخ بدهیم.

اما آن بحث دیگری که ایشان در مورد احکام وضعیه‌ای که به جعل و اعتبار، انکار جعل و اعتبار در باب احکام وضعیه را مرحوم آقای صدر پاسخشان این هست که محصّل پاسخشان این هست که جعل و اعتبار اگر یک حکم وضعی، به نحو حکم وضعی باشد این نظام قانونگذاری را راحت‌تر می‌کند و درست است که می‌توانستیم اوّل یک حکم تکلیفی وضع کنیم و از آن حکم تکلیفی، حکم وضعی انتزاع کنیم، ولی این‌که یک حکم وضعی اوّل انتزاع کنیم و تمام حکم‌های تکلیفی را به آن مرتبط کنیم این نظم قانونی می‌دیده و امثال اینها. این بیان مرحوم آقای صدر.

اینجا یک تعبیری مرحوم آقای صدر در کلامشان هست، می‌گویند که احکام وضعیه‌ای که به جعل و اعتبار استقلالی باز می‌گردد، ذات جذور عقلائیه. اینها دارای ریشه‌های عقلاییه است. من فکر می‌کنم این، ما یک مقداری باید برگردیم به این جهت که ببینیم عقلا مثلاً ملکیت را که در نظام قانونگذاری عقلایی خودشان دارند، به چه معنا ملکیت را می‌دانند؟ زوجیت را اصلاً، اصل زوجیت به چه معنا در نظام تقنینی عقلایی وجود دارد؟ و فرض کنید عبودیت، رقیت، امثال اینها، اینها به چه؟ این سلطنت، یک کسی که پادشاه هست، پادشاه یک پادشاه به چه معنا هست و امثال اینها؟ این اعتبارات عقلایی اصلاً معنایش چی است؟ من تصور می‌کنم که خیلی از این اعتبارات عقلایی اوّلش، نکتة اوّلی از یک سری نکات تکوینی ناشی می‌شود. فرض کنید که ملکیت، یک شیءای را که یک شخصی برایش سلطة تکوینی پیدا می‌کند. یک مالی را که اختیارات تکوینی او در تحت حوزة تکوینی او قرار می‌گیرد این تحت حوزة تکوینی او قرار گرفتن، یک نوع علقة خاص پیدا می‌کند که هر وقت تکویناً بخواهد از آن استفاده کند، می‌تواند استفاده بکند. و آن، از اینجاها، این ملکیت، با آن ریشه‌های تکوینی که ملکیت دارد کم کم عقلا آن چیزی را که تحت سلطة تکوینی او هست برای او یک عنوان ملکیتی انتزاع می‌کنند. می‌خواهم این را بگویم که ممکن است در آغاز نامگذاری‌ها و در آغاز اینها اینقدر ویژگی‌های تکوینی مال و ویژگی‌های تشریعی و قانونی مال از هم تفکیک شده نباشد. اینها در هم مندمج باشند و امثال اینها، این یک نکته.

نکتة دوم این‌که چه بسا در ابتدای تشریع عقلایی مال به معنای آن چیزی باشد که من جواز تصرف دارم و دیگری اگر بخواهد درش تصرف کند باید از من اجازه بگیرد. آغاز تشریع عقلایی این ملکیت به اعتبار همان حکم تکلیفی باشد. ولی کم کم خود همین مستقل بالجعل بشود. یعنی به دلیل بعضی از احکام تکلیفی مقوم این باشد که این حکم وضعی شکل بگیرد، بعد این حکم وضعی که شکل گرفت یک سری احکام تکلیفی دیگر بر این حکم وضعی بار بشود و کم کم خود آن شیء یک استقلالی پیدا بکند به طوری که از آن احکام تکلیفی اوّلیه‌اش فاصله بگیرد که حتی در مواردی که آن حکم تکلیفیه هم نیست باز هم این حکم وضعی را صادق ببینیم. یعنی حدوثاً حکم وضعی از بعضی از احکام تکلیفیه انتزاع بشود ولی بقاءً، بقاء آن حکم وضعی و آن اعتبار به آن حکم تکلیفی نباشد که به وسیلة او انتزاع شده. اوّلاً احکام تکلیفیة دیگری اینجا پایش وسط کشیده بشود که آن احکام وضعیه‌ای که وجود دارد، آنها هم کم کم این حکم وضعی را متلون به لون خودشان بکنند و به طوری که به تدریج آن حکم وضعی مستقل بالجعل بشود. می‌خواهم عرض کنم بین حدوث آن تکلیف و بقایش تفاوت قائل بشویم و این استقلال به جعل باعث می‌شود که یک تأثیرات تکوینی هم ایجاد کند. ببینید فرض کنید من نسبت به یک شیءای که مال من هست صرفاً بحث جواز تصرف نیست، ممکن است عشق به آن مال هم که یک امر تکوینی هست ایجاد بشود. آن محبتی که، این محبت اصلش به خاطر این‌که من همیشه همراه این مال بودم، می‌توانستم در این مال، ممکن است آن جواز، آن سلطة تکوینی که من بر این مال دارم، آن سلطة تکوینیه باعث بشود که یک انسی من با این مال پیدا کنم، این انس باعث بشود که نسبت به این یک علاقه‌ای پیدا کنم. علاقة تکوینیه‌ای که من نسبت به این مال پیدا می‌کنم، این هم از آثاری باشد که عقلا در مستقل ساختن آن اعتبار ملکیت دخالت داشته باشد. البته اینها را نمی‌خواهم بگویم. خیلی از اینها اموری نیستند که به وسیلة یک عملیات آگاهانه و عن شعورٍ ایجاد شده باشد. یعنی به تدریج یک سری اعتبارات در بستر زمان در طول مدت‌های طولانی شکل می‌گیرد. خود قانون معلوم نیست که یک امری باشد که افراد کنار هم می‌نشینند حالا بیاییم قانون بگذاریم و امثال اینها. خودبخود و خواه ناخواه زندگی‌های اجتماعی یک سری نظام‌هایی را برای مردم تحمیل کرده باشد. مثلاً ببینید زوجیت، زوجیت دو نفری که با هم دیگر احساس می‌کنند که زن و شوهر، احساس می‌کنند اینها باید کنار هم باشند و زوج همدیگر باشند، اینها کنار هم قرار می‌گیرد و کم کم یک نوع علاقة تکوینی بینشان شکل می‌گیرد، زوجیت یک اعتباری هست که آمیزه‌ای از نکات تکوینی و نکات تشریعی هست که اینها کم کم این مفهوم زوجیت را شکل می‌دهد. شکل گرفتن مفهوم زوجیت صرفاً از آن حکم تکلیفی نیست. از آن حکم تکلیفی به علاوة نکات، آن حکم تکلیفی و نکات تکوینی آن زوجیت شکل می‌گیرد، و بعد هم خود این زوجیت در ادامه یک نکات تکوینی دیگری را ایجاد می‌کند، مرد نسبت به زن خودش یک نوع علقه‌ای پیدا می‌کند، امثال اینها. ببینید من این را می‌خواهم بگویم، می‌خواهم بگویم که ببینید در زندگی حیوانات، حیوان یک زن و شوهری، یک زوجیتی در موردشان تصویر می‌شود، آن زوجیتی که در زندگی حیوانات تصویر می‌شود، آن زوجیت اعتبار به این معنایی که ما اعتبار قانونی و امثال اینها در موردش مطرح نیست. بلکه یک نوع امور روانی و یک نوع امور محبت‌هایی که بین دو شخص ایجاد می‌شود و از آن محبت‌ها این‌که این دو نفر با همدیگر این مرغ عشق، این دو پرنده، زن و شوهر همدیگر می‌شوند، این مرغ و خروس زن و شوهر همدیگر می‌شوند، امثال اینها. اینها شکل می‌گیرد. ما در واقع می‌خواهم عرض بکنم که در شکل‌گیری بسیاری از احکام وضعیه صرفاً جنبة عاقلیت انسان و عقلانیت انسان دخالت ندارد. جنبه‌های روانی که در وجود انسان هست، آنها هم خیلی وقت‌ها می‌تواند دخالت داشته باشد، حالا این را اجازه بدهید یک مقدار دیگری این بحث را در جلسة آینده ادامه بدهیم و می‌رویم در بحث بعدی.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان